Kh\_Osool\_SMJS\_980924

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۴ آذر ۱۳۹۸

مبحث لاضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

به نظرم رسید این روایت هارون بن حمزة غنوی را ما به یک گونه‌ای دیگری بحثش را طرح کنیم.

در این روایت تعبیر شده ذلک ضرار. آیا این روایت یک موقعی هست که می‌گوییم این روایت به قرینة الف و لام که الف و لام عهد است ناظر به روایت پیغمبر هست.

اگر این را ناظر به روایت پیغمبر بدانیم دو اثر دارد. هم آن روایت را می‌شود به وسیلة این نظارت این حدیث معنا کرد هم این روایت را با توجه به نظارت مفادش را می‌شود تعیین کرد.

اما اینکه این روایت را می‌شود مفادش را تعیین کرد به این معنا که گفتیم که اگر مراد آن معنایی باشد که آقای سیستانی فرمودند اینها یک معاملة مطلق کردند، یک شرطی کردند که در ظرف استمرار مرض بعیر این شرط هست و الآن هم که استمرار مرض بعیر نیست بنابراین شرط موضوع ندارد این اصلاً ربطی به لاضرر ندارد. تطبیق لاضرر بر آن معنا ندارد.

گفتیم می‌شود توجیهش کرد به این معنا که می‌خواهد بگوید که این شرط در صورتی هست که کشتن بعیر به ضرر طرفین نباشد. اشاره به این می‌خواهد بکند که شرط شما این صورت را شامل نمی‌شود. ولی دیگر ربطی به لاضرر و لاضرار و امثال اینها ندارد.

می‌خواهد محدودیت شرط را با تعبیر ذلک الضرار بیان کند.

اگر ما ذلک الضرار را ناظر به حدیث لاضرر و لاضرار بگیریم این معنای آقای سیستانی را نباید معنا کنیم بلکه باید بگوییم که ناظر به صورتی هست که طرفین نسبت به حالت خوب شدن هیچگونه عنایتی ندارند. اینجا باید شارع حکم کند. شارع که می‌خواهد حکم کند، شارع احکام مختلفی ممکن است جعل بکند. لاضرر اقتضاء می‌کند که حکم به لزوم اعطاء رأس و جلد نباشد. و ما آن وقت بگوییم لاضرر معنایش این است که شارع مقدس حکمی که ازش ضرار ناشی می‌شود آن حکم را جعل نمی‌کند چه مقتضی آن حکم به نحو اقتضای تعیینی وجود داشته باشد چه نداشته باشد. چه اطلاق دلیلی، عموم دلیلی اقتضای ثبوت حکم لولا قاعدة لاضرر را داشته باشد، چه نداشته باشد. یعنی ما بگوییم از خود همین تطبیق لاضرر ما می‌فهمیم که لاضرر اختصاص به آن معنایی که ابتداءً به نظر می‌رسید که لاضرر می‌خواهد حکومت داشته باشد بر ادلة اولیه، ادلة اولیه را که یک اطلاق عمومی دارد تقیید می‌کند. نه عام‌تر است.

بله، جایی که اطلاق عموم داشته باشد آن هم تقیید می‌کند. جایی که مقتضی ثبوت حکم هست آن مقتضی را مانع تأثیرش می‌شود ولی اختصاص به این ندارد، جاهایی که نسبت به یک حکم اقتضای تعیینی وجود ندارد، آنجا هم برطرف می‌کند.

شاگرد: لاضرر را طبق روایت معنی کنیم؟

استاد: هر دویش. یعنی باید یک جوری معنا کنیم که این دو تا

شاگرد: باید در یکی‌اش دست ببریم.

استاد: نه دست نمی‌بریم. یعنی این ظهور دلیل در اینکه ناظر به هر دو هست این ظهور باعث می‌شود که ما لاضرر را معنایش را بفهمیم. ما ابتداءً لاضرر و لاضرار را اگر این دلیل نبود تصورمان مثلاً ممکن بود این بود که صرفاً می‌خواهد حکومت داشته باشد بر ادلة اولیه.

با توجه به این تطبیق می‌فهمیم که نه صرفاً حکومت ندارد. موارد غیر حکومت را شامل می‌شود.

شاگرد: ادعا کنیم که هذا الضرار، ال ظهور دارد در عهدیت، صدر روایت هم ظهور دارد در معنی که آقای سیستانی گفت.

استاد: نه ظهور ندارد. یعنی می‌خواهیم بگوییم به قرینة اینکه این ناظر به آن روایت هست می‌فهمیم آن معنایی که آقای سیستانی می‌گوید از این روایت اراده نشده.

ذاتاً هم این روایت آن معنایی که آقای سیستانی معنا کردند ظهور ندارد. چون به‌طور طبیعی افراد این فرض نادر را هم در ملاحظه‌شان داشته باشند که شاید گوسفند خوب بشود در آن صورتی که گوسفند خوب بشود تکلیف ما چی می‌شود؟ این صورتی که آقای سیستانی روایت را معنا می‌کنند ذاتاً هم اینجور نیست که ظهور روایت بر طبق آن باشد و ما بخواهیم ظهور این روایت را دستکاری کنیم. ظهور بدوی روایت و صورت متعارف این موارد جاهایی هست که اصلاً نسبت به اینکه خوب باشد به مخیله‌شان خطور نمی‌کند. نه اینکه یک احتمال بعیدی می‌بینند با آن توجیهاتی که در جلسة قبل عرض می‌کردیم.

شاگرد: این فرمایش شما که فرمودید لاضرر را باید از آن معنی که اوّل می‌فهمیدیم یک مقدار توسعه بدهیم این ناظر به فرض کدام ظهور بود؟

استاد: ال عهدی باشد.

شاگرد: و معنی که شما.

استاد: طبیعةً ال عهدی که باشد باید این روایت را توسعه بدهیم. یعنی این روایت را موردش را مورد آقای سیستانی قرار ندهیم، موردی قرار بدهیم که شارع می‌خواهد اینجا حکمی جعل کند و حتی در جایی که مقتضی برای ثبوت حکم هم نباشد شارع مقدس می‌خواهد این را تطبیق کند.

یک احتمال این هست که بگوییم این ناظر به لاضرر و لاضرار هست. اگر لاضرر و لاضرار را ناظر به آن بدانیم باید به این سبکی که عرض کردیم معنا کنیم.

احتمال دیگر این هست که بگوییم نه این ناظر به یک سیرة عقلایی هست که در احکامشان حکمی که ضرر ایجاد می‌کند آن حکم را جعل نمی‌کنند. این هم باشد خیلی با آن معنای اوّل فرقی نمی‌کند. این معنایش این است که اگر حدیث پیغمبر لاضرر و لاضرار هم نبود خود همین دلیل مفاد لاضرر و لاضرار را اثبات می‌کند. یک حکم عقلایی که شارع آن را امضاء کرده. دقیقاً خود این روایت به منزلة لاضرر و لاضرار می‌شد.

این که حالا بگوییم نظارت دارد به لاضرر و لاضرار که از پیغمبر نازل شده یا نظارت دارد به مشابه همین مفهوم که کأنّ در سیرة عقلا وجود دارد این یعنی خیلی تفاوت ندارد.

ولی اصل قضیه این است که اینکه شما می‌خواهید بگویید این روایت نظارت دارد به لاضرر و لاضرار اصل این ثابت نیست.

اصل اینکه شما می‌خواهی یا به کلام پیغمبر یا یک سیرة عقلایی که مشابه همین معنای عامی که ما از کلام پیغمبر می‌خواهیم برداشت کنیم ناظر نیست. ممکن است «ال» الضرار، «ال» جنس باشد. می‌خواهد بگوید این راه حلی که شما می‌گویید این راه‌حل سر تا پایش ضرر است. ما در موارد عادی که داریم یک کسی که در قضیة سمره، سمره خودش سود می‌برد دیگری ضرر می‌زد.

سمره خودش آزادی عمل پیدا می‌کرد اگر قاعدة لاضرر نبود رفتاری که سمره مدعی بود که حق دارد رفتارش، رفتاری بود که به سود خودش بود و به زیان انصاری. ولی اینجا می‌گوید پیشنهادی که این آقا می‌کند پیشنهادی هست که سرتاسرش ضرر است. جفتشان دارند ضرر می‌کنند. به لجبازی افتاده مثل آن داستان معروف کسی که حسادت می‌کرد می‌گفت سر من را ببر برای اینکه آن همسایة من که من نمی‌توانم ببینم که چقدر ثروت دارد او به خاطر سر بریدن گرفتار بشود.

حاضر است خودش متضرر بشود که دیگری متضرر بشود. در این مورد یک حقه‌بازی است. این فقط بحث نیست که حاضر است فقط خودش متضرر بشود. این می‌خواهد سود نهایی را ببرد ولی اصل پیشنهادی که مطرح کرده پیشنهاد باخت باخت است. یک پیشنهادی که سرتاسرش ضرر است. این معنایش این است هیچ وقت عقلا پیشنهادی که هر دو طرف متضرر بشوند این پیشنهاد را قبول نمی‌کنند. عیب ندارد شارع هم همین مطلب را گفته. جایی که یک حکمی باشد که مربوط به دو نفر باشد، هر دو قرار است ضرر بکنند این حکم نیست. این دیگر ربطی به موارد لاضرر و لاضرار متعارف ما که یک نفر سود می‌برد و سود بردن او باعث می‌شود که دیگری متضرر بشود ندارد. هیچ ربطی نه به لاضرر و لاضرار ربطی دارد، نه به یک نکتة عقلایی که مربوط باشد به مشابه لاضرر و لاضرار به آنها مربوط نیست.

این است که مشکل هست که ما.

شاگرد: ادلة لاضرر قوامش به این نیست که حتماً یک طرف برد باشد یک طرف باخت که. اتفاقاً تناسبش آنجا

استاد: نه، لاضرر مفادش این است که شما حقی ندارید. اصل اصلی این هست که حقی که یک بندة مؤمن دارد در حدی از توسعه نیست که دیگری به وسیلة این حق متضرر بشود.

شاگرد: مسائل رایجش است.

استاد: همین را می‌گویم این چیزی که هست آن مورد اصلی لاضرر این است یک چیز دیگر را اثبات می‌کند. ما می‌خواهیم بگوییم یا مثلاً فرض کنید حکم شرعی که باعث بشود یک نفر متضرر بشود. مثالی که زدم مثال در حقوق الناس بود. ما از این نمی‌توانیم استفاده بکنیم حکم شرعی که به ضرر می‌انجامد. این حکم شرعی از یک طرف سود است، چون آن مصالحی که حکم شرعی هست بار می‌شود. از یک طرف متضرر طرف می‌شود آن متضرر. اصلاً به درد نمی‌خورد. تنها مفادی که دارد آن این هست که مواردی که اطراف، کسانی که نسبت به این حکم شرعی ارتباط دارند، مرتبط با حکم شرعی همه متضرر می‌شوند. و هیچگونه سودی در این حکم شرعی نیست. این موارد را می‌گوییم نفی شده. به درد نمی‌خورد. چیزی اثبات نمی‌کند، ارزشی ندارد.

می‌خواهیم اثبات کنیم اگر مثلاً یک حکم شرعی در ارتباط بین خلق و خالق وجود داشته باشد و این ضرری باشد، نمازی که ضرری هست آن نماز مرتفع شده. روزه‌ای که ضرری هست آن روزه مرتفع شده.

الناس مسلطون علی اموالهم که باعث می‌شود که این شخص به دیگری ضرر بزند آن محدود می‌شود.

شاگرد: جاهایی که مقتضی نیست هم از

استاد: الضرار معنایش این است جایی که هر دو طرف متضرر می‌شوند.

جایی که هر دو طرف متضرر می‌شوند شارع حکم را جعل نکرده، عقلا هم جعل نکردند اما جایی که یک طرف متضرر می‌شود چی؟

شاگرد: نسبت به آن در نمی‌آید ولی جایی که نسبت به مقتضی این نیست.

استاد: آن مهم نیست. بحث سر این است که این روایت فقط مواردی را می‌گیرد که هر دو طرف متضرر بشوند.

مواردی که هر دو طرف متضرر می‌شوند مقتضی باشد یا نباشد نسبت به آن جهتش مهم نیست. ولی تنها مواردی را می‌گیرد که هر دو طرف متضرر بشوند.

شاگرد: الضرار را شما متوقف بر این می‌دانید جنس بودنش را که هر دو طرف ضرر کنند؟

استاد: «ال» الضرار به این ملاحظه باشد. «ال» جنس یعنی سر تا پا ضرر. ذلک الضرار، این است که ضرر تماماً ضرر است. تماماً ضرر به اعتبار اینکه.

شاگرد: پرس و جو کند؟

استاد: نه. «الضرار» یعنی عنایتش به این هست که این سر تا پا ضرر است. جنس به نحو استغراقی ملاحظه بشود. یعنی کأنّ این ضرار محض است. یا به تعبیر دیگر می‌خواهد بگوید. فرض کنید می‌گوییم زیدٍ العالم. یعنی می‌خواهیم بگوییم زید فقط عالمیت دارد. هیچ وصف دیگری کأنّ ندارد. در مقام حصر اوصاف زید در عالم است به این معنا. می‌خواهد بگوید این شیء. «ال» باعث می‌شود که یک حصر برسد. می‌گوید این پیشنهاد شما لا یکون الا ضررا. پیشنهادی که از یک طرف ضرار داشته باشد، از یک طرف نفع داشته باشد این داخل در این پیشنهاد نیست.

لا یکون هذا الپیشنهاد الا ضرارا. اگر این پیشنهاد برای یکی سود داشته باشد نمی‌شود گفت لا یکون الا ضرارا. بحث این است که چون حصر کرده، وصف شیء را در ضرار بودن یعنی اینکه هیچ نفعی بر این پیشنهاد متفرع نمی‌شود. یعنی اینکه هر دو طرف دارند متضرر می‌شوند.

شاگرد: زیدٍ العالم، عالم در زید حصر می‌شود نه زید در عالم.

استاد: این یک بحثی هست که اینها را کدام در کدام حصر می‌شوند. آن که هست زید العالم یک موقع عالم زید می‌گوییم. العالم زید یعنی می‌گوید عالم فقط زید است، کس دیگر عالم نیست. ولی زیدٍ العالم یعنی زید فقط عالم است.

شاگرد: زید فقط عالم است.

استاد: انما الزید عالم کأنّ.

شاگرد: همین مثال عرفی نیست که عرف فرق نمی‌کند جفتش را اینطوری می‌فهمد که تنها عالم اینجا زید است.

استاد: زید العالم در این مقامی که.

این معامله النفع است. که می‌خواهد بگوید این معامله هیچ چیز جز نفع ندارد. این مفاد این تعبیر می‌کنیم که می‌خواهد بگوید

شاگرد: حصر هم نمی‌شود ملتزم شد که ضرر فقط این معامله است.

استاد: نه اینکه آنجور نیست که در مقام ضرر منحصر به این معامله که نیست. می‌گوییم این معامله صرفاً ضرر است.

شاگرد: زید عالم می‌خواهد بگوید زید خیلی عالم است.

استاد: در مواردی که حذف موصوف در صفت بشود گفتند همیشه به نحو اضافی است. چون همیشه موصوف‌ها صفت‌های مختلفی دارند. اینجا در مقابل نفع است. می‌گوید هذا الضرار و لیس فیه نفعٌ. هذا فیه ضررٌ و لیس فیه نفع. این حصری که هست اینجوری هست.

معنای این مطلب این می‌شود هر قانونی که ضرر داشته باشد هیچ نفعی نداشته باشد آن قانون ملغی است.

در موارد متعارفی که داریم، قانون‌هایی نیست که ضرر داشته باشد هیچ نفع نداشته باشد. تمام موارد متعارفی که هست ضرر دارد، نفع هم دارد. ما می‌گوییم آن نفع به تنهایی کافی نیست برای اینکه آن حکم جعل بشود، آن حکم ثابت بشود. همین ضرر باعث می‌شود که جلوی آن نفع را بگیرید نگذارد نفع حکم خودش را تثبیت کند.

بنابراین عملاً چیزی از توش در نمی‌آید.

یعنی آن نکات اصلی که در مورد لاضرر و لاضرار می‌خواهیم استفاده کنیم که احکامی که ضرری هستند، آن احکام مرتفع می‌شوند حالا چه در دایرة حقوق الله چه در دایرة حقوق الناس، استفاده‌اش از این روایت مشکل هست.

هذا تمام الکلام فی هذا المقام.

این بحث تمام.

روایت بعدی که اینجا هست حدیث عذق ابی ربابه است.

رواه ابو داود فالمراسیل عن واسع بن عقبان۱۹:۲۰

این شبیه روایت سمرة بن جندب هست ولی به ابی لبابه نسبت داده شده.

قال کان لابی لبابه عزٌ فیها رجل فکلّمه و قال انک تتبع حائطی الی عذقک و ان اعطیک مثلها فیها حائقی فابی الیه فابی علیک فکلّمنی فقال یا ابا ربابه خذ مثل عذقک فحذها الی مالک و اکفف عن صاحبک ما یکره فقال ما عن الفاعل فقال اذهب فاخرج له مثل عذقه الی حائطه ثم اقرع فوق ذلک بجدار فانه لا ضرر فی الاسلام فلا ضرار.

روایت بعدی فی الحدیث جعل خشبه فی حائط الجدار هست. که این می‌فرمایند:

اورده عبدالرزاق الصنعانی فی المصنف عن معمر عن جابر عن اکرمه عن ابن عباس، قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ضرر و لاضرار. و للرجل ان یجعل خشبةً فی حائطه جار و الطریق سبعة ازرق

و رواه احمد بن حنبل فی مسنده باسناده عن ابن عباس ایضا و کذا التورانی و البیهقی و ابن ماجه و فی سنن دار قطنی حکی الجمل الثلاث بطریقی عن ابن عباس لکن مع تأخیر جملة لاضرر و لاضرار عن الجملتین الاخریین کما رواه باسناده عن ابی حریره عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لاضرر و لاضرورة و لا یمنعن احدکم جاره ان یضع خشبة علی حائطه لکن ظهور هذا الحدیث فی تعاقب جمل الثلاث فی کلام النبی صلی الله علیه و آله علی نحوٍ یکون قوله لاضرر و لاضرار بمنزلة الکبری الکلیة للحکمین المذکورین فی الجملة الاخریین غیر واضح فان صیغة الحدیث فی الجمع بین الجمل الثلاث لیست صیغة واضحة فی ان النبی صلی الله علیه و آله کان بصدد تطبیق لاضرر و لاضرار علی مورد جعل الخشبة فی حائط الجار و حد الطریق المسلوک بل فرق التعدیلی بین الصیغة المستعملة فی هذا الحدیث و الصیغة المستعمل فی حدیثه الشفعة و الجمل فضل الماء شاذ جداً فان الوارد فیهما هکذا قضی بکذا و کذا و قال لاضرر و لاضرار مما یکون ظاهراً عرفاً فی الارتباط بین القضاء و القول و اما فی المقام فلا ظهور للحدیث فی الارتباط بین قوله لا ضرر و لاضرار و قوله لا یمنع ان احدکم ... الخ.

آقای سیستانی اینجا با دو لسان بحث را دنبال کردند. ابتدا یک لسان هست، انتهایش در مقام تطبیق این تقریرات یک گونة دیگری شده. این است که یک مقداری بحث از شفافیتش خارج شده. توضیح ذلک اینکه در اینکه ۲، ۳ تا جمله‌ای که پشت سر هم در یک عبارت.

اولاً این سه جمله‌ای که در کلام پیغمبر وارد شده آیا این سه جمله را پیغمبر در یک مجلس فرموده یا در مجالس متعدد فرموده و راوی‌ها اینها را کنار هم جمع کردند؟ ایشان نمی‌خواهد این را انکار کند که اینها ظاهرش این است در یک مجلس بودند. کأنّ این را قبول دارد و درست هم هست. ظاهرش این است که اینها جملاتی هست که در یک مجلس پیغمبر فرمودند. جملات مختلفی که در مجالس مختلف فرموده باشند اینها را بیایند جمع کرده باشند کنار هم قرار داده باشند این مستبعد است.

شاگرد: چرا مستبعد است؟

استاد: مستبعد است که پیغمبر یک جا گفته لاضرر و لاضرار، یک جا فرموده باشد للرجل ان یجعل خشبة فی حائط جاره.

شاگرد: مجلس این قانون را تصویب کرد ساکت است؟

اینها به هم مرتبط هست شما به هم می‌چسبانید. چه اشکالی دارد؟

استاد:

اینکه اینها مربوط به چیزهای.

اینکه می‌گوییم پیغمبر فرمود فلان کار را بکنید، فلان کار را بکنید، فلان کار را بکنید، اینکه بخواهیم بگوییم جملات مختلفی بوده پیغمبر فرموده و اینها را.

در نگاه آقای سیستانی بحث را دنبال کنم.

آقای سیستانی ادعایش این نیست که این سه تا جمله، سه تا جملة مختلف بوده. این سه تا جمله را راوی آمده به هم چسبانده. این را قبول دارند که این سه تا جمله، سه تا جمله‌ای هست که پیغمبر در یک مجلس واحد فرموده. نکتة دوم بحث این نیست که حالا که پیغمبر در یک جمله فرموده، جملات بی ارتباط را که پیغمبر نمی‌فرماید. جملات باید بین همدیگر ارتباط داشته باشد. این علی القاعده لحن عبارت ذیل آقای سیستانی این هست که کأنّ در این جمله ارتباط بین جمل ثلاث ظهور ندارد در ارتباط جملات ثلاث. نه، خیلی ظهور روشن دارد که اینها ارتباط دارند. ولی بحث این است، ارتباطش به این نحو که لاضرر یک کبری باشد آنها مصداقش باشند نیست. عبارت اوّلیه این است که عبارت درست‌تر باید همین باشد. بحث این است مجرد اینکه اینها ارتباط با هم دارند اقتضاء نمی‌کند لاضرر و لاضرار یک کبرای کلی باشد و لا یمنع عن احدکم خشبک لجاره ان یضع خشبة علی حائط. اینکه این صغرای آن باشد.

قبلاً هم این را اشاره کردیم، ممکن است ارتباطشان به این نحو باشد که همة اینها بخواهد این مطلب را بگوید شارع مقدس به مردم دستور داده که شما باید ملاحظة همدیگر را بکنید. به همدیگر ضرر نزنید، اگر در جایی همسایه‌تان نیاز داشت که خشبه‌اش را بگذارد روی دیوار خانة شما اجازه بدهید. اینها همه در یک راستا هستند. احکامی هستند که نشان می‌دهد شارع مراعات حال همدیگر را کرده. یعنی به افراد گفته مؤمنین مراعات کنید همدیگر را. ضرر نزنید.

فرض کنید لاضرر و لاضرار اگر حکم تکلیفی باشد هیچ منافات ندارد. تکلیفاً حرام است به همدیگر ضرر بزنید از آن طرف هم اگر همسایه‌تان خواست چوب خانه‌اش، خشبة خانه‌اش را روی دیوار خانة شما بگذارد شما حق ندارید منع کنید، چون شما موظف هستید مراعات حال همسایه‌تان را بکنید. دیگر کبری لازم نیست باشد. بحث این است.

این فرق دارد با آن جمله‌ای که در حدیث شفعه وارد شده. می‌گوید در جملة حدیث شفعه که امام صادق دارد نقل می‌کند امام صادق در واقع به گونه‌ای نقل کرده است که از نقل امام صادق ما می‌فهمیم که پیغمبر جملة دوم را به عنوان کبرای جملة اوّل فرموده. می‌گوید قضی رسول الله بکذا و قال. یک همچین حکمی صادر کرد و یک همچین مطلبی را فرمود. این مطلب را فرمود ایشان می‌خواهد بگوید ظاهرش این است که این مطلب را به عنوان دلیل قضاوت خودشان فرمود. مستند قضاوت خودشان فرمود. شبیه حکم‌هایی که قضات صادر می‌کنند می‌گویند به فلان مادة قانونی تمسک می‌کنیم این آن مادة قانونی را که پیغمبر در حکم خودشان به آن مادة قانونی حکمشان را مستند می‌کنند اینجا بیان فرمودند.

عبارت اوّل آقای سیستانی همینجور است. ایشان می‌گوید که ظهور این جمله در اینکه لاضرر و لاضرار یک کبرای کلی است که آن دو تا نکته‌ای که در کنار وجود دارد آنها هم صغرایش هستند، عبارت ظهور در این ندارد بر خلاف شفعه که همچین ظهوری دارد. تطبیق که می‌خواهد بکند مطلق ارتباط را آورده. یک قدری عبارت بد است.

شاگرد: «ال» ارتباط عهد ذکری می‌داند

استاد: فلا ظاهر الحدیث فی الارتباط. می‌خواهم بگویم عبارت شفاف نیست. عبارت اولیه را باید ایشان تکیه می‌کرد. اینها چیزهایی هست که در تقریرات این مقدارها دیگر معفو است.

شاگرد: این همه احکام در مورد رعایت حقوق ؟؟؟۳۰:۰۰ هست اینکه چوب بگذارید صاف وجهی ندارد.

استاد: دلش خواسته.

کسی می‌گفت شوخی شوخی آقای داماد می‌گفت این روایت چرا روایت اینجور معنا بکنیم. دلم می‌خواهد.

آن یکی چرا اینجور معنا بکنیم؟ می‌گوید دلم می‌خواهد.

این یک مزاح است. یعنی حالا من از جنبة مزاحی قضیه بگذرم.

گاهی اوقات اینها یک ضابطه‌های مشخصی ندارد که ما بفهمیم که چرا.

موردی که چیز بوده این مورد همین بحث چوب بوده و امثال اینها. پیغمبر به تناسبش یک حکم دیگری را که مشابه این حکم بوده را کنار قرار داده. یعنی اصل اولیه للرجل ان یجعل خشبة فیها تجارة بوده.

شاگرد: ظهور اطلاقی این قضیه سقوط می‌کند از جهت ارتباط کیفیت ارتباط همان حالت عادی‌اش می‌شود مصداق؟

استاد: نه، اصلاً. فرض کنید شما می‌گویید که شما به مؤمن باید غذا بدهید. به مؤمن باید نان بدهید. این یعنی اینها یک مصداق دیگری است؟

شاگرد: یک چیزی صلاحیت کبری نداشته باشد.

استاد: فرض این است که لاضرر را شما ظهور بدوی‌اش را می‌گویید چیز هست، مثلاً نهی تنزیهی است، نهی تحریمی است. می‌خواهید به این قرینه بگویید که ظهورش را از بین ببرید. یک موقعی ذاتاً ظهور دارد در کبرای کلی نیازی نیست.

شاگرد: بحث این است ظاهر هم هیچ ظهوری ندارد. نفس این ارتباط.

استاد: نه اجمال داشته باشد. کنار هم قرار گذاشته باشد چه چیزی دارد؟ ممکن است به خاطر همین باشد که نمی‌دانیم اینکه نان بدهد، مراد این است که بهش نفع برسانم یا نان بدهد. فرض کنید کلمة نان دو معنا داشته باشد. یک معنای نان یعنی اینکه مخارج زندگی‌اش را تأمین کن. گاهی اوقات می‌گوید نان فلانی نان‌خور فلانی است معنای عام است. می‌گوید واجب است این را آبش را بهش بدهید، واجب است نانش را به او بدهید. بگوییم این نان به قرینة اینکه در کنار آب قرار گرفته معنای عام اراده شده. یعنی مخارج زندگی‌اش را باید تأمین کنیم. چه قرینیتی دارد؟ نه. می‌گوید آبش را باید بدهی نانش را باید بدهی.

شاگرد: از آن طرفش می‌شود گفت به قرینة اینکه کنار آب است معنی خاص نان را

استاد: این مثال را کار نداشته باشد. خصوصیات خاص را

این همچین ظهوری ندارد. نه ظهور اطلاقی خاصی ندارد. ظهورش در ارتباط به نحو اینکه هر دوی اینها مصادیق

شاگرد: منظورم به چه نحو ارتباط است، این بعید است.

استاد: نه می‌فهمیم، چرا نمی‌فهمیم؟

کیفیتش را نمی‌فهمیم چون نمی‌دانیم معنایش چی است. بنابر هر معنایی ارتباطش مشخص است.

شاگرد: اینکه حضرت بخواهد تعیین کند اینکه کدامش است.

استاد: فرض این است که اجمال دارد. چرا دلیل اجمال دارد؟ به هر جهتی که اجمال تاری۳۳:۵۸ شده بالأخره ما یک خلاف ظاهری اینجا اراده شده دلیل اجماع به آن تاری شده. اینکه ما نمی‌دانیم اجمالش به چه نحو هست به سبب اینکه معنای عبارت را نمی‌دانیم.

شاگرد: شما باید بگویید مخاطب می‌فهمد ما نمی‌فهمیم

استاد: مشکل، مشکل اجمال است. اگر شما اجمال را برطرف کردید در هر معنایی ارتباطش هم مشخص است. این معنا ارتباطش چی است؟ آن معنا ارتباطش چی است.

عبارت آقای سیستانی آن عبارت اوّلش ایشان می‌خواهند مطرح کنند. بعید هم نیست یک مطلبی که ایشان مطرح می‌کنند همینجور باشد و بین این دو صیغه تفاوت باشد.

قبلاً هم این را عرض کردیم که عمدة قضیه اصل ارتباط نیست. ارتباط به نحو علی و معلولی هست و آنجا هم این را عرض کردیم اینکه امام صادق علیه السلام خودشان لاضرر و لاضرار را آورده باشند یا اینکه بفرمایند پیغمبر بعد از قضی این را ضمیمه کرد این تفاوت دارد. آقای سیستانی بین اینها فرق نمی‌گذاشت. ما فرق می‌گذاشتیم، عرض می‌کردیم که اگر پیغمبر بنابر گفتار امام صادق این لاضرر و لاضرار را ضمیمه کرده ظاهرش این است امام صادق می‌خواهند بفرمایند که پیغمبر آن قضای خودشان را به این مستند کرده. ولی نه، امام صادق نمی‌خواهند بفرمایند پیغمبر این را گفت، خود امام صادق لاضرر و لاضرار را ضمیمه کرده ممکن است ضمیمه کردن لاضرر و لاضرار به خاطر این هست که اشاره کند که شارع مقدس نسبت به ملاحظة حال شهروندان و حال مؤمنین دیگر احکامی جعل کرده و احکامی که به ملاحظة حال دیگران جعل شده را می‌خواهد بیان کند و نشانگر این است که نسبت به اینکه شما باید نسبت به هم، شبیه آن روایتی که من اصبح لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم. اشاره به این است که شما نسبت به امور مسلمین و امور دیگران توجه داشته باشید.

کلکم راع و کلکم مسئولٌ عن رعیته. کأن هرکدامتان نسبت به دیگری یک مسئولیت‌هایی دارید. اینکه باید ملاحظة حالش را بکنید. حالا این هم دو جور ملاحظة حال هست. همة اینها از مصادیق ملاحظه کردن حال همدیگر هست.

بنابراین اینجا هم بنابر اینکه و قال کلام پیغمبر باشد که امام صادق به آن اشاره می‌فرمایند همینجور هست که آقای سیستانی اشاره می‌فرمایند.

شاگرد: اگر ما فقط همین یک حدیث را داشتیم حدیث خشبه فرمایش شما تمام بود. ولی اینکه ما هی داریم در کیس‌های مختلف می‌بینیم این دارد تکرار می‌شود. یک قضیه‌ای دارد نقل می‌شود، بعد و قال لاضرر و لاضرار این فضای مجموع که نگاه می‌کنیم قرینه نمی‌شود که این انگار یک کبری است که به آن استناد می‌شود؟

استاد: نه کبری نیست. این چون یک نکته‌ای هست می‌تواند اینکه پیغمبر اجازه نمی‌دهد به دیگران ضرر بزنید این خودش یک جنبة کلیدی است. یعنی اینکه شما حق ندارید هر کاری دلت می‌خواهد بکنی. نه حق ضرر زدن به دیگری نیست.

ما الآن یک نکته‌ای.

در نظام دمکراسی و نظام لیبرال می‌گویند افراد آزادند ولی این آزادی‌ها محدودة آزادی‌شان این هست که به همدیگر ضرر نزنند. اینکه به دیگران حق ضرر زدن ندارید یک قانون کلی هست. این قانون می‌تواند محدودة آزادی‌ها را تعیین کند. این قانون ولو اینکه آن چیزهای دیگر مصداق‌هایش نباشند ولی یک قانون کلی که مشخص می‌کند که شما شارع مقدس نسبت به اینکه به دیگران اذیت کنید حساس است. مانعی ندارد در مقابل همة احکامی که به یک نحوی به ملاحظة دیگران هست این قانون ذکر بشود. این قانون کبری هم نباشد یک جنبه‌ای دارد که به عنوان می‌تواند ارتباط با چیزهای مختلف باشد.

اگر بگویید که شما حق ندارید با مادرتان تندی کنید. این عبارت حق ندارید با مادرتان تندی کنید را در کنار همة احکامی که در مورد برّ والدین هست می‌توانید بیاورید. آیة قرآن که گفته «**فَلا تَقُلْ لَهُما أُفِّ**» در مقابل اینکه شما باید وظیفه دارید مادرتان را پرستاری کنید «**فَلا تَقُلْ لَهُما أُفِّ**» تعبیر کنارش بگذارید.

یک نکته‌ای هست که کنار احکام مختلف قرار گرفتن باعث می‌شود که آن احکام را نسبت به آن احکام محرکیتش را تشدید کنند. لازم نیست آن احکام داخل در لاضرر و لاضرار باشد.

فرض کنید به جای لاضرر و لاضرار بگوییم الاضرار الغیر محرم فی الشریعة. این اضرار الغیر محرم فی الشریعة را کنار ده تا حکم قرار بدهید محرم که حرمتش حرمت تکلیفی است. پس این که نمی‌شود. تغییر که نمی‌کند. مجرد اینکه این حکم در کنار ده تا حکم قرار بگیرد. این ده تا حکم مصداق آن قرار نمی‌دهد. چون ولو این احکام مصادیق حرمت تکلیفی ضرر نباشند ارتباط عمیقی دارند با حرمت تکلیفی. همین مقدار کافی است.

بحث سر این است که مجرد اینکه در موارد مختلف آورده شده این کاشف بر این نیست که دلالت اینها تطبیق می‌خواهند بکند بنابراین ما به این قرینه ظهور اولیة لاضرر و لاضرار را در حرمت تکلیفی که مثلاً مدعی هستیم می‌خواهیم از دست بدهیم.

اینها نمی‌تواند پاسخ کلام مرحوم شیخ الشریعة باشد.

شاگرد: این مطلب در صدد تفهیم نحوة ارتباط بر نیامدند؟

استاد: نیازی نیست تفهیم کنند. همه حرف‌ها را می‌فهمند دیگر. لاضرر و لاضرار

شاگرد:

استاد: ظهور به هر حال.

شاگرد: الاضرار محرم

استاد: اگر هم آن باشد دلیل نداریم. آن مطلب که شما می‌خواهید چیز کنید اصلاً درست نیست. آن مطلبی که اینجا ظهور اطلاقی‌اش اقتضاء می‌کند به نحو چه ظهور اطلاقی؟ همة اینها. اینجوری نیست. نه صلاحیت به این معنا، اجمال داشته باشد یکی از معانی‌اش کبری باشد. یکی از معانی

شاگرد: ارتباط معلولین باشد و علت ثالثه این کبری بودن خیلی به هم می‌سازد.

استاد: نه. شاهد قضیه این است که خود آن لاضرر را عام

و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]